

■ فهرست ■

درس نامه:

٩	باب الوكالة
٢٩	باب الإقرار
٤٣	باب الأيمان
٥٣	باب القضاء
١٠٥	باب الشهادات

سؤالات:

١٢٩	باب الوكالة
١٤٩	باب الإقرار
١٦١	باب الأيمان
١٧٣	باب القضاء
٢١٩	باب الشهادات
٢٣٥	أزمون سال ١٣٩٨
٢٣٩	أزمون سال ١٣٩٩

پاسخ نامہ:

٢٤٥	باب الوكالة
٢٧٣	باب الإقرار
٢٩١	باب الأيمان
٣٠٧	باب القضاء
٣٧١	باب الشهادات
٣٩٥	آزمون سال ١٣٩٨
٣٩٨	آزمون سال ١٣٩٩

درس نامه

باب الوكالة

◀ نکته اول: تعریف وکالت: «هِيَ تَفْوِيضُ امْرِ إِلَى الْغَيْرِ لِيَعْمَلَ لَهُ حَالِ حَيَاتِهِ»؛ یعنی واگذار کردن کاری به دیگری تا برای آن شخص در حال حیاتش کار کند. (پس وکالت برای زمان حیات انسان است، برعکس وصایت که برای بعد از فوت است.)

«تفویض»: یعنی واگذار کردن.

◀ نکته دوم: تعریف دیگری از وکالت: «إِرْجَاعُ مَشِيئَةِ امْرِ مِنَ الْأُمُورِ إِلَيْهِ لَهُ حَالُهَا»؛ یعنی راه انداختن امری از امور را برای آن شخص در حال حیاتش، به او (یعنی وکیل) ارجاع دهد. (در واقع یعنی به کسی بگوید: برای من فلان کار را انجام بده.)

«مَشِيئَةُ»: یعنی راه انداختن.

◀ نکته سوم: وکالت اولاً: عقد است. ثانياً: «هِيَ عَقْدٌ يَحْتَاجُ إِلَى إِجَابٍ وَ قَبُولٍ» عقدی است که نیاز به ایجاب و قبول دارد. ثالثاً: «بِكُلِّ مَا دَلَّ عَلَى هَذَا الْمَقْصُودِ» ایجاب وکالت با هر لفظی که دلالت بر ایجاب کند، واقع می‌شود؛ مثلاً بگوید: «وَكُلْتُكَ»؛ یعنی تو را وکیل خودم کردم. رابعاً: بنا بر ظاهر، حتی اگر موکل فقط به کسی بگوید: «بِيعْ دَارِي»؛ یعنی خانه من را بفروش، همین هم دال بر ایجاب می‌باشد.

◀ نکته چهارم: قبول در وکالت با هر لفظی که دال بر قبول ایجاب موکل باشد، واقع می‌شود، حتی اگر «فَعَلَ مَا وَكَّلَ فِيهِ بَعْدَ الْإِجَابِ»؛ یعنی آنچه که در آن وکیل شده است را بعد از ایجاب انجام دهد، همین برای آنکه نشان دهد او قبول کرده است، کفایت می‌کند.

◀ نکته پنجم: بنا بر اقوی (یعنی قول قوی‌تر) می‌توان گفت که وکالت، «مُعَاطَاتٌ» است، به این شکل

قصد و اختیار داشته باشند. پس «فَلَا يَصِحُّ التَّوَكُّلُ وَلَا التَّوَكُّلُ مِنَ الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُونِ وَالْمُكْرَه» کسی که صبی (یعنی بچه) یا مجنون یا مکره است، نه می‌توانند وکیل شوند و نه وکالت دهند. (دقت شود! «مکره» به کسره یعنی اکراه‌کننده، و «مکره» به فتحه یعنی اکراه‌شده).

◀ نکته یازدهم: «لَا يُشْتَرَطُ الْبُلُوغُ فِي الْوَكِيلِ فِي مُجَرَّدِ إِجْرَاءِ الْعَقْدِ عَلَى الْأَقْرَبِ، فَيَصِحُّ تَوَكُّلُهُ فِيهِ إِذَا كَانَ مُمَيَّزًا» بلوغ در وکیل در مجرد اجرای عقد بنا بر قول نزدیک تر، شرط نیست؛ پس وکیل نمودن بچه در اجرای عقد اگر ممیز باشد، صحیح می‌باشد.

◀ نکته دوازدهم: وقتی کسی موکل است و می‌خواهد به فردی اذن در وکالت دهد، یک شرط مهم باید رعایت شود: «يُشْتَرَطُ فِي الْمُوَكَّلِ كَوْنُهُ جَائِزَ التَّصَرُّفِ فِيمَا وَكَّلَ فِيهِ»؛ یعنی موکل در آن امری که وکالت می‌دهد باید جایزالتصرف باشد. پس «فَلَا يَصِحُّ تَوَكُّلُ الْمَحْجُورِ عَلَيْهِ لِسَفَهٍ أَوْ قَلَسٍ فِيمَا حَجَرَ عَلَيْهِمَا فِيهِ دُونَ غَيْرِهِ كَالطَّلَاقِ» کسی که محجور علیه شده است، حال یا به واسطه سَفَه یا قَلَس (یعنی به واسطه سفیه بودن یا ورشکسته شدن) نمی‌تواند در اموری که محجور است، دیگری را وکیل نماید، اما در امور غیرمالی مثل طلاق، بدون اشکال است.

◀ نکته سیزدهم: عبارت: «أَنْ يَكُونَ إِيقَاعُهُ جَائِزًا لَهُ وَ لَوْ بِالتَّسْبِيبِ» یعنی واقع ساختن مورد وکالت برای موکل «ولو بالتسبیب» (یعنی توسط فرد دیگری باشد) جایز باشد.

دقت شود! در مقابل بالتسبیب، بالمباشرة است؛ یعنی خود شخص انجام دهد.

پس کسی که مُحْرَم است، نه می‌تواند خودش عقد نکاح را جاری کند و یا صید کند، و نه توسط دیگری می‌تواند این کار را کند.

◀ نکته چهاردهم: در وکیل هم وجود یک شرطی لازم است و آن اینکه: «مُتِمِّكِنًا عَقْلًا وَ شَرَعًا مِنْ مُبَاشَرَةٍ مَا تُوَكَّلَ فِيهِ»؛ یعنی هم بنا بر عقل و هم شرع، در آنچه که وکالت گرفته است، متمکن باشد؛ یعنی بتواند انجام دهد. «فَلَا تَصِحُّ وَكَالَةُ الْمُحْرَمِ فِيمَا لَا يَجُوزُ لَهُ كَابْتِيَاعِ الصَّيْدِ» پس وکیل شدن محرم در اموری که برای او جائز نمی‌باشد مانند خریدن صید صحیح نمی‌باشد.

◀ نکته پانزدهم: آیا در وکیل، اسلام شرط است؟ «لَا يُشْتَرَطُ فِي الْوَكِيلِ الْإِسْلَامُ»؛ در وکیل، اسلام شرط نیست. لذا «فَتَصِحُّ وَكَالَةُ الْكَافِرِ - بِلِ الْهَرْتِدِ وَ إِنْ كَانَ عَنْ فِطْرَةِ عَنِ الْمُسْلِمِ وَالْكَافِرِ» وکیل اگر کافر باشد، حتی اگر مرتد فطری باشد وکالتش از جانب مسلمان و کافر، صحیح است. (مرتد یا فطری است)

الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ خَارِجاً» یعنی قدرت بر انجام آن امر در خارج توسط خود شخص شرط نیست. «فَيَجُوزُ لِمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى اخْتِذِ مَالِهِ مِنْ غَاصِبٍ أَنْ يُوَكَّلَ فِيهِ مَنْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ» مثلاً خود شخص قادر نیست مالش را از غاصب بگیرد، اما می‌تواند دیگری را که بر این امر قادر است وکیل کند.

◀ نکته بیست و دوم: به مثال‌های زیر دقت کنید:

(۱) تَطْلِيقُ امْرَأَةٍ لَمْ تَكُنْ فِي حَبَالَتِهِ

(۲) تَزْوِيجُ مَنْ كَانَتْ مُزَوَّجَةً

(۳) تَزْوِيجُ الْمُعْتَدَةِ بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا

(۴) تَزْوِيجُ الْمَرْجُوحَةِ بَعْدَ طَلَاقِهَا

(۵) تَزْوِيجُ امْرَأَةٍ لَهَا ثُمَّ طَلَقَهَا

(۶) شِرَاءُ مَالٍ ثُمَّ بَيْعُهُ

وقتی به شش مثال توجه می‌کنید، چه تفاوتی با هم دارند؟ مثال اول بیان می‌دارد: طلاق دادن زنی که در حباله او نیست. مثال دوم بیان می‌دارد: به ازدواج دربیاور کسی را که مزدوج است. مثال سوم بیان می‌دارد: به ازدواج دربیاور زنی را که در عده است پس از پایان عده‌اش. مثال چهارم بیان می‌دارد: به ازدواج دربیاور کسی را که در ازدواج دیگری است، البته بعد از طلاق دادن او. اگر به چهار مثال اول دقت کنید، شخص موکل هیچ تمکن شرعی یا عقلی بر این موارد ندارد؛ چون این‌ها مواردی است که در آینده اتفاق می‌افتد، لذا شخص موکل که فعلاً تمکن ندارد، یقیناً نمی‌تواند کسی را وکیل در این موارد کند.

◀ نکته بیست و سوم: اما در ادامه نکته قبل به مثال پنجم دقت کنید که بیان می‌دارد برای من یک زنی را به تزویج دربیاور و بعد او را طلاق بده؛ یعنی امری که در آینده است را به تبع یک امر متقدم که ازدواج باشد، قرار داد. لذا در این مورد، وکالت دادن بدون اشکال است. یا در مثال ششم بیان می‌دارد که چیزی را برای من بخر و بعد بفروش، دوباره وکالت در فروش به تبع یک امر متقدم آمد، لذا این وکالت هم صحیح است. پس باید گفت: «لَوْ لَمْ يَتَمَكَّنْ شَرَعًا أَوْ عَقْلًا مِنْ اِبْتِئَاعِ امْرِئٍ»؛ اگر کسی بنا بر شرع و عقل، از واقع ساختن امری متمکن نباشد، «لَا يَصِحُّ التَّوَكُّلُ إِلَّا تَبَعًا لِمَا تَمَكَّنَ مِنْهُ»؛ صحیح نیست کسی را وکیل کند، مگر به تبع آن امری که متمکن است؛ مانند دو مثال آخر که فرد می‌توانست ابتدا شخص